

## تلاش برای "ساختمان جامعه" یا انهدام آن!

سخنرانی افتتاحیه کنفرانس کارگری در لوکال ۱۰۰۵ اتحادیه

کارگران فولاد همیلتون - کانادا

رولف گریستبرگر\*

منبع: [www.uswa1005.ca](http://www.uswa1005.ca)

دوم مه ۲۰۱۰

ترجمه: درنا سراب

### مقدمه مترجم

بخش های مختلف آن کارمیکردند. شرکت به خوبی کارمیکرد و هیچ مشکلی نداشت. شرکت فولاد حتی اعلام می کرد که سود رضایت بخشی دارد. دو سال بعد در مارس ۲۰۰۹، شرکت فولاد آمریکا تقاضای حفاظت ورشکستگی نمود و علاوه بر بیکارسازی های وسیع، بازنشستگی بیش از ۱۱ هزار نفر را هدف گرفت. آنها اعلام کردند که به صندوق بازنشستگی مبلغ ۶۶۰ میلیون دلار بدهکارند!

قوانین ورشکستگی در کانادا طبیعتاً منافع بانکها و مؤسسات مالی را محافظت می کنند. بر اساس این قوانین، کارگران - که بخشی از دستمزدشان را هر ماه به صندوق بازنشستگی می پردازند - در آخرین رده طلبکاران شرکت ها قرار دارند و تقریباً در اکثریت موارد اعلام ورشکستگی، بعد از پرداخت بدهی شرکت به بانک ها و مؤسسات مالی، دیگر چیزی برای بازپرداخت پولی که

## زوزه ی گرگان گرسنه؛

## حمله به بازنشستگی کارگران

## سیاستی جهانی است!

هنگامی که شرکت فولاد آمریکا داشت کمپانی آهن و فولاد کانادا- استلکو را می خرید، به خوبی می دانست که این شرکت، بیش از هشت هزار و سیصد بازنشسته دارد که حقوق بازنشستگی شان به دقت در قرارداد کار تعریف شده بود. آنها با علم به این موضوع، حتی در يك اطلاعیه مطبوعاتی اعلام کردند که مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار به صندوق بازنشستگی واریز کرده اند تا بازنشستگان شرکت را مطمئن سازند. در اظهاریه هم چنین امنیت شغلی بیش از سه هزار کارگر در حال کار و قرارداد بازنشستگی شان تضمین شده بود.

the Hamilton Spectator on )  
(October 5, 2007

در آن زمان، چندین هزار کارگر در

## آنها از پا نمی نشینند

نگامی به مبارزه اجتماعی اخیر بر سر بازنشستگی در فرانسه

سودابه مهاجر- نوامبر ۲۰۱۰



در روزهای پائیزی امسال کشور فرانسه بار دیگر شاهد کشمکش اجتماعی گسترده ای شد که توجه مردمان بسیاری را در چهار گوشه جهان بخود معطوف نمود. این بار مبارزه ای بزرگ با اشکال متنوع از راه پیمائی های میلیونی تا اعتصاب و پیکت های ثابت و سیار، در مخالفت با طرح دولتی برای افزایش سن استفاده از بازنشستگی، به مدت دو ماه جامعه را درگیر خود کرد؛ مبارزه ای با نقاط قوت برجسته، و در عین حال ناخالی از کاستی و تناقض، که سه و نیم میلیون نفر را به اشکال مختلف در حرکتی واحد در سطح سراسری دخیل نمود.

بود. در پاسخ، اتحادیه توسط يك موتور لنج بنام "ویسپر"، حمل مواد اولیه از خلیج همیلتون در دریاچه انتاریو به کارخانه را کاملاً متوقف کرد! علاوه بر آن، يك هواپیمای سبک مرتباً اطلاعاتی هایی را بر فراز شهر پخش میکرد تا مردم شهر را در جریان قرار دهد و حمایت آنان را جلب نماید. بر اثر چنین همبستگی و اتحادی، استلکو مجبور شد به پای مذاکره بیايد. اعتصاب ۱۹۴۶ استلکو، اتحادیه و ۴۰ ساعت کار در هفته را تثبیت کرد و دستمزد هارا افزایش داد. این اعتصاب نه فقط کارگران آگاه و مبارزی را پرورش داد بلکه درسهای فراوانی به جا گذاشت که هنوز هم آموختنی است. کارگران صنایع آهن و فولاد در این منطقه، تاریخچه و سنتهای غنی مبارزات و اعتصابات طولانی (سه الی چهار ماه) دارند که مهمترین آن ها در سالهای ۱۹۵۸، ۱۹۶۶، ۱۹۶۹، ۱۹۸۱، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۰ روی داده است. دستاوردها و درسهای این مبارزات فراموش شذنی نیست. بازنشستگی دستاورد مبارزات سالهای اولیه دهه پنجاه است که در ۱۹۵۶ تثبیت شد.

\*\*\*

در ۱۹۹۲، استلکو به بهانه بحران اقتصادی، ۱۱۰۰ نفر از کارگران را اخراج کرد. اما پنج سال بعد سود خالص آن معادل ۳ میلیارد دلار اعلام شد! در ۲۰۰۱ اعلام شد که سود کمپانی فقط ۱۷۸ میلیون دلار پایین آمده. استلکو در سال ۲۰۰۶ با کلاشی و به دروغ اعلام ورشکستگی نمود تا کارگران را به خانه بفرستد. سپس با دریافت اعتبار از دولت، کارخانه را بازگشود. اما بسیاری از کارگرانی که يك سال بعد به کار بازگشتند مجبور شدند طرح پس انداز بازنشستگی را بپذیرند. بر اساس این طرح، که اکنون در کانادا تقریباً فراگیر شده، صاحبکار

مجمع ليك اری ساخته شد و در دوران جنگ دوم به رشد خود ادامه داد. مجموعه معادن و کارخانه های این شرکت در ایالتهای انتاریو، کبک و آلبرتا قرار دارند.

حدود سالهای قبل از جنگ جهانی دوم و در حین آن تحت رهبری سیلیبی بارت اولین اتحادیه های کارگران فولاد در همیلتون انتاریو و نوا اسکوشیا تشکیل شدند و اولین قراردادهای دستجمعی کار با شرکت فولاد سیدنی امضا شد. لوکال ۱۰۰۵ در سال ۱۹۳۶ در همیلتون و در گروه صنعتی استلکو تشکیل شد ولی سالها طول کشید تا از جانب مدیریت به رسمیت شناخته شود. در ۱۹۴۲، بیش از ۷۰۰ هزار کارگر فولاد در اتحادیه ی سراسری کارگران فولاد قاره آمریکا (شامل آمریکا و کانادا) متشکل شده بودند. با پایان جنگ دوم جهانی در ۱۹۴۶، استلکو تلاش نمود که از شر اتحادیه خلاصی یابد با این تصور که اتحادیه مولود شرایط جنگی بوده و حالا دیگر ضرورتی ندارد! کمپانی جواب خود را با اعتصاب عظیم کارگران فولاد دریافت نمود. به مدت ده هفته مبارزه سختی بین کارگران از یکسو و کمپانی، دولت ایالتی و دولت فدرال در گرفت. این مبارزه نقطه عطفی در تاریخ مبارزات کارگران فولاد و نیز جامعه شهر همیلتون بشمار میرود. هنگامی که دولت فدرال به بهانه "نقش حیاتی صنایع فولاد در رشد اقتصاد ملی"، برای کمیته اعتصاب جریمه ها و زندان سنگینی صادر کرد، اتحادیه جواب داد که به جای هر پنج تن دستگیر شدگان از کمیته اعتصاب، پنج تن دیگر جایگزین خواهند شد تا زمانیکه همه کارگران فولاد استلکو در زندان باشند!

پس از آن، کمپانی هزار نفر اعتصاب شکن استخدام کرد و کارخانه را به کار انداخت. اعتصاب شکنان در داخل کارخانه اسکان داده شدند و غذای شان هم مجانی

## تلاش برای "ساختمان جامعه" یا انهدام آن

### زوزه ی کرگان کرسنه

در طی سالها به دست خود به صندوق داده اند نمی ماند و سرشان بی کلاه می ماند. بانک ها هم تنها به شرطی به شرکتها وام می دهند که در لیست اول اعتبارات آن شرکتها قرار داشته باشند. بدین معنی که در صورت ورشکستگی، با فروش اموال شرکت، آن ها اولین کسانی باشند که به پول شان می رسند.

وجوه صندوق های بازنشستگی البته در صندوق نمی ماند! بلکه در بازارهای مالی به گردش در می آید و بهره کسب می کند البته نه برای کارگران! با کاهش نرخ بهره در ۲۰۰۱، این بهره ها به شدت پایین آمد. سپس بازار بورس سقوط کرد و موجودی صندوق های بازنشستگی هم همراه با آن بلعیده شد! سه سال بعد مطالعات نشان داد که ۶۰ درصد شرکتهای کانادایی، صندوق های بازنشستگی شان خالی است و چنانچه این شرکت ها اعلام ورشکستگی کنند بازنشستگی کارگران برباد خواهد رفت. این فاجعه ایست که از نزدیک به سه دهه پیش، در انتظار طبقه کارگر در کانادا بوده است و شرکت فولاد آمریکا در همیلتون کانادا نمونه بارزی از آن است.

استلکو، کمپانی آهن و فولاد کانادا در سال ۱۹۱۰ از به هم پیوستن پنج شرکت تولید کننده آهن، نورد، سیم و کابل، قطعات فولادی، پیچ و مهره و... بوجود آمد. در طی دهه چهل میلادی، تولید ورق و نورد هم به آن اضافه شد و در ۱۹۵۱ کوره بلند ۷ متری آن بنا شد. در سال ۱۹۷۴،

Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

# به پیش!

مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. به پیش! در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

سالانه مبلغی به هر کارگر می پردازد و وی باید آن را در بانکی به انتخاب خودش پس انداز نماید. این پس انداز مادام که پیش از سن بازنشستگی مورد استفاده قرار نگیرد، مشمول مالیات نمی شود و بهره ی سالانه معینی که معمولاً کمی بالاتر از نرخ بهره بانک ملی کاناداست بدان تعلق می گیرد. پس از بازنشستگی، سود مبلغ موجود در حساب، به عنوان مقرری بازنشستگی قابل پرداخت خواهد بود. این مبلغ بسیار پایین تر از خط فقر است و فقط در صورتی که مبلغ معتناهی پس انداز شود با بهره اش میتوان زندگی کرد و تازه آنهم تابع فراز و نشیبهای بازار می باشد. بدین ترتیب، گرگان گرسنه دهان گشوده اند که هست و نیست کارگران را ببلعند و سیه روزی مرگ در فقر و فاقه را نیز نصیب طبقه کارگر سازند.

در اگوست ۲۰۰۷، کمپانی فولاد آمریکا این مجتمع به اصطلاح "ورشکسته" را از دولت کانادا به مبلغ ۹/۱ میلیارد دلار با پرداخت ۱/۱ میلیارد دلار نقد و ۸۰۰ میلیون دلار وام خرید و در اکتبر آن را تحویل گرفت. دو سال بعد، در مارس ۲۰۰۹ دیگر معلوم بود که شرکت فولاد آمریکا قصد دارد همان حبله را به کاربرد. کارگران فولاد سازیهای همیلتون در طی سالهای ۲۰۰۶-۲۰۰۴ نمونه اعلام ورشکستگی قبلی را دیده بودند و چشم و گوششان باز بود. صاحبان جدید ابتدا کارخانه همیلتون ورکز را به بهانه واهی عدم رضایت مشتریان و نداشتن فروش کافی " بطور موقت "تعطیل و یک هزارو پانصد نفر را بیکار نمودند. سپس کارخانه لیک اری را بستند و پانصد تن دیگر را بیکار ساختند و اینها همه چهار ماه بعد از آن بود که ذوب آهن همیلتون را بسته و هفتصد کارگر آن را به بیکاران افزوده بودند... سپس مدیریت اعلام کرد که اکنون فقط نزدیک به نهمصد کارگر مشغول کار هستند و با این تعداد کارگر نمیتواند حقوق بازنشستگی بیش از ده هزار کارگر را بپردازد!

**همیلتون ورکز پس از هشت ماه باز گشوده شد ولی بازنشستگی ها و مزایای کارگران قطع و قرارداد جدیدی را به آنها تحمیل نموده که در آن کارگران**

### از دستاورد های مبارزات خود گام های بزرگی به پس نهادند .

کارگران شاغل استلکو، از چند سال پیش در تلاش بوده اند که در مورد این سیاست ها افشاکاری نمایند. آنها کارگران بازنشسته را به اتحاد و مبارزه فراخوانده اند. در سال ۲۰۱۰، در راهپیمایی اول ماه مه در همیلتون، بیش از هزارو پانصد تن از کارگران شاغل و بازنشسته شرکت کردند و نیز در چهارم سپتامبر (روز کارگرد آمریکای شمالی) شرکت فعال داشتند. اتحادیه کارگران فولاد در این منطقه (لوکال ۱۰۰۵) از نفوذ خوبی برخوردار است و نماینده آن رولف گرسنتبرگر، گرایش چپ دارد و خود را مارکسیست - لنینیست میداند. این لوکال توانسته مخالفت رزمندگان را علیه حملات سرمایه داران سازمان دهد. آنها در دوم ماه مه سال گذشته کنفرانس سراسری کارگران آهن و فولاد را فراخواندند که در آن نمایندگانی از انتاریو، نیوفوندلند، کبک و آلبرتا شرکت داشتند. این کنفرانس که دو روز به طول انجامید در مورد بازنشستگی ها، امتیازات، بیکار سازیها و مسائل مورد علاقه این صنعت به بحث و گفتگو نشست و بر سر قطعنامه پیشنهادی این لوکال به توافق رسید. متن زیر ترجمه سخنرانی افتتاحیه این کنفرانس توسط رولف گرسنتبرگر است. وی در این سخنرانی توضیح می دهد که چگونه طبقه کارگر کانادا، صف مستقل و سیاست مستقل طبقاتی خود را وا نهاد و به دنباله رو بورژوازی مبدل گشت و تا زمانیکه مبارزه اقتصادی اش را به مبارزه سیاسی پیوند نزنند راه برون رفت از این بن بست را ندارد و از این لحاظ حاوی نکات بارز و مهمی است.

ذکر این نکته لازم است که در سالهای اخیر، همراه با اوج گیری مبارزات کارگری در کانادا، در بوروکراسی اتحادیه ها نیز تحریکی بوجود آمده که عمدتاً معطوف به کنترل و مدیریت بورژوازی اعتراضات و اعتصابات میباشد. آنها که عمری دستمزد های گزاف دریافت کرده و اساساً برای چنین روزهایی در نمک خوابانده شده اند، اکنون به میدان آمده اند تا سیاستهای ارباب هایشان را پیش ببرند. به همین دلیل در

بسیاری از این حرکت ها بطور طبیعی کارگران از " رهبران " گذر کرده و آنها را به دنبال خود می کشانند. تجربه اعتصاب یکساله معدنچیان سادبری مثالهای متعددی به دست داد که خارج از حوصله بحث حاضر است و در جای خود بدان خواهیم پرداخت. در حال حاضر، حمله به بازنشستگی کارگران در سطح کانادا و در سطح جهانی در دستور کار سرمایه قرار دارد. قرار است کارگران تقاص بحران اقتصادی سرمایه را پس بدهند و چنین پروسه ای برای کارگران جوامع پیشرفته که کارگران آن از سطح رفاه بالاتری برخوردار بوده اند، نیز بسیار سنگین و پر درد و همراه با افت و خیز های زیادی خواهد بود. امری که مسلم است رهبری اتحادیه های فعلی تلاش دارد اعتراضات کارگران را به چارچوبهای قوانین موجود و مطالبات صنفی محدود و از عمل مستقیم، ارتقا و سیاسی شدن آنها جلوگیری کند. طبقه کارگر کانادا، از حزب سیاسی رزمنده ای برخوردار نیست و مبارزاتشان با تمام وسعت و عمقی که دارد در نهایت در مسلخ توافقات پنهانی و یا سکوت رهبران سازشکار اتحادیه های شان سر بریده میشود.

نکته قابل اشاره دیگر تشبث و حتی دامن زدن رهبران اتحادیه ها علی العموم و بعضاً بدنه کارگری مبارزات و مقاومت کارگری کانادا به احساسات ملی است که در ظاهر برای جلب افکار عمومی در حمایت از کارگران است. اینها در واقع امر، سرمایه داران را به " وطنی " و " خارجی " تقسیم و از زاویه حمایت از سرمایه " خودی و داخلی " حرکت میکنند. از جانب بوروکراتهای اتحادیه ها، چنین مواضعی بسیار آگاهانه و با هدف توهم پراکنی و کنترل و کانالیزه کردن حرکت کارگران و در نهایت به صف کردن کارگران در پشت سرمایه دارانی است که علیرغم سرمایه گذاری های کلان در سراسر دنیا، دفتر مرکزی شان هنوز در کانادا مستقر است!

واضح است که تأمین استقلال طبقاتی کارگران کانادا به شدت در گرو شکل گیری یک قطب نیرومند سوسیالیستی کارگری است و تلاش برای شکل گیری



چنین قطبی، وظیفه دائمی همه سوسیالیست ها است.

درنا سراب - نوامبر ۲۰۱۰  
\*\*\*\*

### ترجمه سخنرانی رولف گرسنتیرگر

بسیاری از شما که امروز اینجا گرد آمده اید، اعضای اتحادیه هایی هستید که شکل گیری شان در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. لوکال ۱۰۰۵ اعتصاب عظیم ۱۹۴۶ را داشت و در طی دهه های بعدی پیروزی هایی کسب کرد که حق بازنشستگی در سال ۱۹۵۶ یکی از آنها بود (۱). کانادایی ها به شهر نشینی روی آوردند و تعداد زیادی پناهندگان جنگ، به دنبال زندگی بهتر از راه رسیدند. حس عمومی این بود که دوران بازسازی ملت فرارسیده و البته ایجاد کارخانه ها و سرمایه گذاری در برنامه های اجتماعی مثل بهداشت برای همه و آموزش عمومی و ایجاد شبکه ایمنی اجتماعی بخشی از آن بودند.

اما در طی این سالها، طبقه کارگر کانادا، مرتکب اشتباه بزرگی شد. طبقه کارگر که از این قراردادهای اجتماعی و حس باز سازی ملی، گسترش شهر نشینی و گسترش تولید انبوه صنعتی به هیجان آمده و تا حدودی از آنها بهره مند شده بود، تفکر و سیاست مستقل خود را وا گذاشت و به طبقات دیگر بویژه به اعضای طبقات میانه حال و متحدین و یاران صاحبان سرمایه برای نمایندگی سیاسی طبقه کارگر اعتماد کرد! به لحاظ سیاسی، جنبش اتحادیه ای، به نیروی فشار پارلمانی تبدیل شد که گاهگاهی در دوره های رکود اقتصادی و کساد بازار و یا مثل زمانیکه در سال ۱۹۷۵، پیروان یا تروود بیش از حد به کنترل دستمزدها پرداختند، فعال میشدند. در سالهای هشتاد، زمانیکه صاحبان سرمایه به طور یکجانبه اعلام کردند که قرار داد های اجتماعی مرده و تهاجمشان علیه جامعه را آغاز و آن را حفته کردند.

این فقدان سیاست، تفکر و سازمان مستقل طبقه کارگر تبدیل به بزرگترین دشمن ما

شد. پس از آن بود که امواج حمله یکی بعد از دیگری بی مهابا بر سرمان فرود آمد: از قانون تجارت آزاد مالرونی (۲) و مالیات جی. اس. تی - که به زودی تبدیل به مالیاتهای هارمونیزه خواهد شد - گرفته تا "روزهای رأی انتاریو" (۳)، از خصوصی سازی ها و قطع بودجه های مایک هاریس (۴) گرفته تا ژان کرتین و هارپر که کل کانادا را تسلیم انحصارات جهانی و ماشین جنگی ایالات متحده نموده اند... (۵)

امروز، "ویران سازی ملت" در دستور است! اخراج کارگران، انهدام برنامه های اجتماعی و خدمات عمومی مانند پست کانادا، حمله به بازنشستگی های مقرر شده ما، افزایش مالیات های فردی و کاهش مالیات های شرکت ها همه راه حلهای مشکلاتی هستند که انحصارات باعث آن شده اند. مشکلاتی که بطور عینی، هر چه بیشتر، ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر را به صاحبان سرمایه منتقل خواهد کرد. کارگران کانادا، به موقعیتی فرو دست تر از ماشین آلات افکنده شده اند تا بهای نفرت انگیز ایجاد تعادل برای ثروتمندان و انحصاراتشان پرداخت شود.

اما این تجربه مستقیم از خطرات وانهادن تفکر، سیاست و تشکیلات مستقل طبقه کارگر، می تواند به بزرگترین نقطه قوت ما تبدیل گردد. این نقطه ضعف می تواند آگاهانه به نقطه قوت ما تبدیل گردد. چرا که ما کارگران کله مان کار می کند. ما به نوع بشر فکر می کنیم، به اعضای یک طبقه کارگر مدرن که در تعداد کثرت دارد و صاحب چنان موقعیت حیاتی در اقتصاد اجتماعی است که می تواند مطالبات اقتصادی و سیاسی مان را برای یک آلترناتیو جامعه گرا، برای تولید و برای برنامه های اجتماعی اعمال نماید، از حقوق همگان دفاع کند و سمت گیری اقتصاد را کنترل نماید.

در دوران اعلام ورشکستگی دروغین و شیدانه کمپانی استلکو (۶) در سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶، تعدادی از اعضای فعال و نیز بازنشستگان لوکال ۱۰۰۵، سوال ساده ای را در برابر همگان قرار دادند: چرا کارگران فلزکار صنایع فولاد و

دیگر کارگران بخشهای تولیدی و خدمات هیچ کنترلی روی اقتصاد ندارند حال آنکه تولید کنندگان واقعی آنها هستند و نیز تنها اینان اند که برای بهزیستی و ایمنی نوع بشر متکی به اقتصادی سوسیالیستی هستند؟ سپس شعار هایشان را طرح کردند:

کدام اقتصاد؟ اقتصاد ما!  
تصمیم گیرنده کیست؟ ما نایم!  
فولاد آری، چپاول نه!

و بسیاری شعار های دیگر! این شعارها به ما اعتماد به نفس داد و به زندگی مان معنا و مفهوم بخشید! مایم که تولید کنندگان کالاها و خدمات هستیم! برای چه باید هیچ کنترلی روی اقتصاد مان نداشته باشیم؟ چرا عده انگشت شماری از صاحبان سرمایه و مدیران صنایع فولاد آمریکا (۷) می توانند در پیتسبورگ بنشینند و تصمیم بگیرند که دو تا از نورد های استلکو را ببندند، هزاران نفر را بیکار کنند و صد ها میلیون دلار تولید اجتماعی در منطقه ای از یک کشور دیگر را متوقف سازند؟ چرا یک کسی در برلین می تواند تصمیم بگیرد کارخانه توربین سازی زیمنس در همیلتون را - که به بهترین وجهی کار میکرد - ببندد؟ چرا صاحبان سرمایه در سنت لویز و بروکسل میتوانند تصمیم بگیرند که آجو سازی در حال کار لیک پورت همیلتون را ببندند، ۴۳ خانوار را به خاک سیاه نشانند و میلیونها دلار از تولید اجتماعی سالانه را نابود سازند؟

اینها می توانند چنین کارهای دهشتناکی را بکنند چرا که کارگران هنوز جبهه مقابله قدرتمندی که بتواند با قدرت تمام به "انهدام ملت" نه بگوید را سازمان نداده اند! جبهه قدرتمند کارگری متکی به قدرت تعداد کثیر ما، و متکی به جایگاه حیاتی ما در تولید اجتماعی، متکی به سیاست کارگری از میان خود ما و دهها هزار فعالین سیاسی کارگری متشکل در درون و بیرون نهادها و تشکلهای سیاسی. کارگران کانادا با اتکا به آگاهی اجتماعی شان، با اتکا به تفکر و برنامه های سیاسی خودشان و با درک متینی از الزامات "ساختمان جامعه" و خدمت به منافع عمومی جامعه و همچنین با درک مستحکم از عوامل دخیل در تخریب "

را بطرزی معجز آسا حل کرده اند طوری که تضمین شده که دیگر اقتصاد شان به سمت فروپاشی دیگری نخواهد رفت! البته که نه! اینها فکر می کنند که سیستم فرو پاشیده شان، با انهدام دارائیهها و حمله به کارگران، بهبود خواهد یافت و این همان کاری است که کرده اند! آنها فقط دارائی حی وحاضری را از بین بردند. تولید اجتماعی ای که جامعه ما عمیقاً بدان نیاز داشت. آنها کارگران و بازنشستگان لوکال ۱۰۰۵ و لوکال ۸۷۸۲ را در بوته آزمایشی سخت قرار داده اند. آیا فکری برای طرح بازنشستگی استلکو کرده اید که ده هزار کارگر بازنشسته و نیز آنها که بزودی بازنشسته می شوند را در بر می گیرد؟ که بتوانند در سالهای آخر زندگی شان، با فراغت خاطر زندگی کنند و مطمئن باشند که سطح معیشت شان از دست نخواهد رفت؟ خیر، به جای آن، کارگران فولاد لیک اری ورکز را تحت فشار گذاشتید تا بعنوان کارگران تازه استخدام به جای یک برنامه مشخص بازنشستگی به یک برنامه پس اندازبانکی (۸) تن دهند. سپس با قیافه ای حق به جانب اعلام نمودند حالا دیگر "شرکت فولاد آمریکا" میتواند بهتر رقابت کند و امپراطوری جهانی خود را بگستراند. این تبهکاری و پس گرفتن امتیازات، چه مشکلی از مردم کانادا و صنایع فولاد آنها را حل کرده؟ هیچ!

فقط چند میلیون دلار از عایدات تولید فولاد را از جیب ما کارگران و جامعه خارج کرده و به جیب صاحبان سرمایه فولاد آمریکا سرازیر نموده.

در واقع امر، اینهم راه حلی است!

صاحبان سرمایه در شرکت فولاد آمریکا، هیچ احساس شرم نمی کنند که قرارداد و قولنامه مکتوب شان با سازمان سرمایه گذاری کانادا (۹) را دایر بر نگهداری سطح تولید و اشتغال بر مبنای مقاله نامه ردو بدل شده، زیرپا گذاشته و برنامه مشخص بازنشستگی ما را مورد حمله قرار داده اند. به اینها نمیتوان اعتماد کرد! نیاز هست که تمام اعضای لوکال ۱۰۰۵، اعم از فعال و بازنشسته متحد شده و مصممانه به دفاع از حقوق خود بپردازند. لازم است که در طی مذاکرات برای قرارداد جمعی، فعالانه با نمایندگان شان

و بگوییم: هلا! مردان اندیشمند تر و قدرتمند تری سخن گفته اند! بایست آن را پذیرفت! نمی توان با آن مخالفت نمود!

مداوما می شنویم، می خوانیم و می بینیم که میگویند: کارگران باید امتیازاتی بدهند تا انحصارات خارجی و داخلی بتوانند در سطح جهانی رقابت نمایند و بر ثروت و قدرت خود بیافزایند! هرگز نمی شنویم بگویند که ثروتمندان و انحصاراتشان باید امتیازاتی دهند تا کارگران و جامعه را از نابودی نجات دهند، تا آموزش، بهداشت، بازنشستگی و اقتصاد اجتماعی را از نابودی برهانند. هرگز! ما فقط می شنویم چگونه باید ثروتمندان و انحصاراتشان را نجات داد! در لوکال ۱۰۰۵، ما بسادگی این جعبه هارا خاموش می کنیم، وضعیت جلوی چشم مان را از منظر خودمان بحث می کنیم و تحلیلها و برنامه های عملی خودمان را تدوین می کنیم! ما مکرراً میتینگ هایی داشته ایم، پنجشنبه های هر هفته به مدت هفت سال جمع شده ایم برای بحث و جدل و تحلیل و سازمان دادن حرکت هایمان، و باید بگوییم نه فقط به دیدن درخت های جنگل اشراف یافته ایم بلکه توانسته ایم فضای آرامی بیافرینیم که فکر میکنم از همه مهمتر است. ما احساس خود کوچک بینی مان را شکست داده ایم، هیستری اینکه آسمان بزمن خواهد آمد پس به هر جهت بدویم و هرچه انحصارات و نمایندگان سیاسی شان جلومان می اندازند را بپذیریم اگر نه نابودیم! برخی از ما حتی شروع کرده اند به نوشتن در "بولتن اطلاعاتی" خودمان.

دیگر هیچ گفته و عملی از جانب صاحبان سرمایه نمی تواند سبب شود که موضعمان را از دست دهیم یا دفاع از حقوق همگان و سازماندهی و کمپین کردن برای یک آلترناتیو اجتماعی را متوقف کنیم.

بگذارید چند دقیقه ای هم در باره "شرکت فولاد آمریکا" صحبت کنیم. آنها، نورد استلکو و لیک اری ورکز را برای یک سال کامل بستند! برای چه؟ صاحبان شرکت چه مشکلی را با این کار حل کردند؟ آیا ادوار اقتصادی سرمایه داری

وحدت ملی" و ملزومات اقتصاد سوسیالیستی، در مقابل هر آنچه مانع حق شرکت آنها در اموراتصادی و سیاسی کشور شود، خواهند ایستاد، آنها در قامتی که شایسته مولدین بالفعل تولیدات و خدمات اجتماعی باشد. این حق و نیزوظیفه کارگران است که در جامعه ای زندگی کنند که حکومت در برابر عموم جامعه جوابگو باشد و در واقع آنچه که عمومی است باید در جهت منافع عموم نیز باشد.

امروزه برای ما، محور ایده "باز سازی جامعه"، پافشاری بر حق جامعه و ایستادگی و مقاومت در مقابل "منفعت خصوصی را منفعت جامعه قلمداد کردن" است. به همین دلیل، همه کارگران به این کنفرانس "باز سازی ملت" دعوتند که مسائلی را که ما در طبقه خود مان با آن مواجهیم با هم در میان بگذاریم، واقعیتها را مشخص کنیم و تجارب مان را در عقیم سازی این برنامه ها باهم رد و بدل نماییم.

مسئله محوری در این مبارزه برای "ساختن جامعه" و ایجاد یک "اپوزیسیون کارگری"، کسب قدرت تحلیل وقایع از منظر طبقه کارگر است. هر روزه، همیلتون اسپیکتاتور، گلوب اند میل و مفسران رادیو تلویزیون، به ما دیکته میکنند که چگونه ببیندیشیم و تحلیلهای حاضر آماده شان را به مان تحویل میدهند. البته اگر بشود آنها را تحلیل نامید! در لوکال ۱۰۰۵، ما یک کوشش همگانی به عمل آورده ایم که عادت ناپسند تکرار دیده ها و شنیده هایمان از میدیا و نیز مفاهیم وارونه شده گذشته را که به مغزهایمان روان کرده اند، ترک کنیم. و عادت تفکرو تحلیل شرایط حاضر از زاویه منافع خودمان و برنامه هایی که در وهله اول به ما به عنوان کارگر و نتیجتاً به ساختمان جامعه ما و ملت ما کمک میکند را گسترش دهیم. می توانید تصورش را بکنید؟ هرروزه در میدیای عظیم جهانی برنامه ها، پروژه ها و اهداف صاحبان سرمایه را می خوانیم، می شنویم و می بینیم که در آنها، ما را به چشم بردگان دور ریختی که دیگر خرجشان خیلی زیاد است، مینگردند. لیکن ما همچنان منفعلانه باید سرمان را بعلامت تصدیق تکان دهیم

مشارکت نمایند. ما به این بینوایی و ناامنی که انحصارات مارا به سویس می رانند نه نیاز داریم و نه خواهان آنیم. کارگران کانادا، می توانستند و می توانند اقتصادی بمراتب منطقی تر، عادلانه تر، نقشه مندتر، اقتصادی آگاهانه و مولد را سازمان دهند. اقتصادی قائم به خود و نه منکی به اقتصاد جهانی و نه اقتصادی با فروپاشیهای ادواری، ورشکستگی و هرج و مرج های دوره ای بازار.

زمانی که استلکو، شیادی ورشکستگی را اجرا می کرد، لوکال ۱۰۰۵ پروژه ای برای بازسازی صنایع فولاد پیشنهاد کرد. این البته پیش از بحران اقتصادی اخیر بود و بسیاری از کارگران فکر می کردند که برنامه ما حداقل میبایست وسیعاً در میدیا و نهاد های سیاسی مورد بحث قرار می گرفت چرا که میتوانست ما را در برابر "شرکت فولاد آمریکا" که می خواست استلکو را مصادره و بار بحران اقتصادی را به دوش ما بگذارد، صیانت کند. ولی برنامه ما نپسیده گرفته شد. ما پیشنهاد کردیم به جای اینکه استلکو را به یک انحصار خارجی بفروشد، آن را به صنعتی ملی که در تملک کانادا و تحت کنترل صنایع فولاد باشد، تبدیل نمائیم و این پروژه را به سراسر کانادا گسترش دهیم. چنین امری در خدمت "ایجاد وحدت ملی" می بود. ما هم چنین پیشنهاد کردیم که کنترل جامعه روی بازار عمده فروشی آهن و فولاد طوری سازمان داده شود که در وحله اول تقاضای آهن و فولاد در کانادا با محصولات تولید شده در کانادا برآورده شود، طوری که قیمت بازار انعکاسی از هزینه های تولید باشد که اغلب هم مسبب مشکلی نمی شوند. هر نوع مناظره وسیعی در باره طرح ما، توسط الیت ممتاز که کنترل اقتصاد، میدیا و نهاد های سیاسی را در دست دارند، مسدود شد. این باعث شد که تولید کنندگان واقعی که دستی مستقیم در اقتصاد دارند مثل کارگران اتوموبیل سازیها و کارگران آجوسازیها و دیگر کارگران، تعمداً از پرسه حل مسئله حذف شوند.

سیاست و میدیای عظیم هستند و اظهار می دارند که دارند مشکلات را حل می کنند. حال آنکه در واقع امر دارند صنایع را از بین می برند و به طبقه کارگر و برنامه های اجتماعی حمله می کنند؟ اینها مسایل مارا، مشکلات جامعه ما را و مشکلات ملت مارا حل نمی کنند! آنها دارند مشکلات حفاظت و گسترش امپراطوری جهانی خود و داراییهای شخصی خود را حل می کنند! این مشکلی است که باید بدست کارگران حل شود! چگونه می توانیم در حل مشکلات "باز سازی ملت" از خلع یدمان توسط طبقه دارا و انحصارات شان ممانعت کرد؟

این مسئله و چالشی است که بایست در موردش بحث کرده و آن را حل نمائیم و چنین امری تفکر، تشکیلات، سیاست و سیاستمداران مستقل طبقه ما را می طلبد. این است آن مفهومی که ما از اپوزیسیون کارگری سراسری در کانادا داریم. هیچ چیز ما را از رویارویی با این چالش باز نمی دارد مگر اکراه منکی بر تقید ما به روش کهنه تفکرمان که مبتنی است بر تفکر نکردن برای خودمان و سیاسی نبودن! اما این مسئله ساده ایست که میتوان بر آن فائق آمد. فقط قدم اول را می طلبد! و خیلی ها همین الان این قدم را با پیوستن به ما در راهپیمایی اول ماه مه و شرکت در کنفرانس "باز سازی ملت" برداشته اند. کارگران باید در عمل نشان دهند که مصمم اند که نیروی کمی خود و موقعیت حیاتی شان را به قدرت اقتصادی و سیاسی تبدیل نمایند.

ما، حق این را داریم که به "انهدام ملت" نه بگوئیم!

ما، حق اینرا داریم که در "ساختمان جامعه" شرکت کنیم و هدایت اقتصاد سوسیالیستی را کنترل نمائیم! بیائید کارمان را شروع کنیم!

اقتصاد کی؟ اقتصاد ما!

کی تصمیم گیرنده است؟ ما!

تولید، آری! انهدام، نه!

ایالت انتاریو کانادا و نیز عضو حزب کمونیست کانادا. مارکسیست لنینیست می باشد. رولف در اشتوتگارت آلمان به دنیا آمد و در اواخر دهه شصت با اعتراض به جنگ ویتنام ایالات متحده را ترک کرد و در کانادا سکنی گزید. وی که بیش از سی سال سابقه کار در استلکو دارد پانزده سال به عنوان اپراتور کشتی برای این شرکت کار کرده. او از سال ۲۰۰۳ به نماینده گی کارگران لوکال ۱۰۰۵ اتحادیه کارگران فولاد در همیلتون انتخاب شده است. رولف فوق لیسانس خود را در رشته فیزیک اتمی نظری از دانشگاه مک مستر همیلتون به پایان برده و نیز دارای درجه دکترای علوم سیاسی از دانشگاه فورتیکس است.

(۱) در باره این اعتصاب رجوع کنید به مقدمه مترجم: "روزه گرگان گرسنه".

(۲) پیرسون، ترو دو و ژان کرتین از حزب لیبرال و مالرونی از حزب محافظه کار نخست وزیران سابق کانادا و استفن هارپر محافظه کار نخست وزیر فعلی کانادا است.

(۳) باب ری نخست وزیر نیو دمکرات ایالت انتاریو کانادا در سالهای ۹۵-۱۹۹۰. دوران حکومت وی، مصادف با یکی از سخت ترین بحرانهای ادواری سرمایه داری بود. باب ری برای مقابله با بحران، قانون "قرار داد اجتماعی" را گذراند که بر اساس آن، قرارداد های کار بطور یکجانبه فسخ، دستمزد هامنجمد و یک روز مرخصی بدون حقوق در هفته برای کارکنان دولت اجباری شد. این روز ها به نام روزهای ری خوانده شد. کلمه ری به نوعی هموزن کلمه (Rye) است به معنی "جو" و این روز ها به طنز روزهای جوین انتاریو هم خوانده شدند! با آنکه رهبران بوروکرات دو اتحادیه بزرگ انتاریو، گفتگو بر سر آن را بایکوت نمودند، ولی هیچ عمل مستقیم کارگری را در دستور نگذاشتند! این سیاست به اجرا در آمد و از قبل آن، مبلغ دو میلیارد دلار از جیب کارگران ربوده شد. دولت و بوروکراسی اتحادیه ای ادعا کردند که به این ترتیب از اخراجهای دسته جمعی ممانعت کرده اند!

(۴) نخست وزیر محافظه کار انتاریو در سالهای ۲۰۰۲-۱۹۹۵، در دوران حکومت او بودجه بسیاری از خدمات اجتماعی از قبیل بیمه و بهداشت، آموزش و غیره در استان انتاریو قطع شد، بسیاری از برنامه های کمکهای دولتی متوقف گردید، و روند خصوصی سازی سرعت گرفت.

(۵) روند خصوصی سازی ها در دو دهه گذشته در کانادا سرعت بی سابقه ای گرفته و روزی نیست که اخبار فروش صنعت، معدن ویا واگذاری خدمات و سرویسها به سرمایه ها و شرکتهای فرا ملیتی به گوش نرسد تا جائیکه برخی ها به کنایه از آن به عنوان "حراج کانادا" یاد می کنند!

(۶، ۷ و ۸) رجوع کنید به مقدمه مترجم: "روزه گرگان گرسنه".



## آنها از پا نمی نشینند

علیرغم وجود چنین جنبش گسترده ای طرح بازنشستگی دولت و کارفرمایان سرانجام به تصویب مجلس رسید و جامعه قانون پوشید، و مرحله ای از مبارزه در جنبش توده ای کارگری در فرانسه به سر رسید. اما در این تردیدی نیست که چنین جنبشی از خود آثاری برجای خواهد گذاشت که در خدمت مبارزات آتی قرار خواهند گرفت.

هدف این مقاله، همراه با مروری کوتاه بر جایگاه مبارزه با طرح دولتی بازنشستگی در جنبش کارگری فرانسه، تاملی حتی الامکان ابژکتیو بر محتوا و اشکال این حرکت مبارزاتی، بر دستاوردها و نقاط گرهی و پارادوکس ها و نقش بازیگران گوناگون آن می باشد.

## جایگاه و معانی مبارزه اجتماعی بر سر بازنشستگی

مسئله بازنشستگی و تغییر مقررات آن در فرانسه از پانزده سال پیش تا کنون بحران های چشمگیر اجتماعی و بزرگترین مبارزات کارگری را ایجاد کرده است. طرح های قانونی سال های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۳<sup>۱</sup> نیز حرکتی را دامن زد که از بسیاری جهات به جنبش سال جاری شباهت داشتند. چرا که این سوژه به اعتبار نقش آن در ایجاد ثبات نسبی در شرایط عمومی کار از جایگاه ویژه ای در مبارزات کارگری این کشور برخوردار است.

صورت مسئله به همین شکل ساده است که طبقات حاکم می خواهند هم از طریق افزایش دوران کار فعال و سنوات اشتغال و هم با پیش راندن حداقل سن برای استفاده از بازنشستگی بهای سال های کهولت و از کار افتادگی را کاهش دهند، و این طرح را مرحله به مرحله عملی کرده اند. هم اکنون شمار زحمتکشانی که از ثمره بازنشستگی کامل استفاده می کنند روز بروز کاهش می یابد و بیشتر بازنشستگان ناچارند با مستمری سراسر ناچیزی عمر خود را به پایان برند.

غایت چنین سیاستی البته پایان دادن به سیستم موجود توزیعی مبتنی بر همبستگی جمعی، و واگذاری تدریجی مدیریت آن به روند بورسی از طریق صندوق های بازنشستگی، و خلق یک "بازار بازنشستگی" است که بانکها و شرکت های بیمه خصوصی از حدود دو دهه پیش برایش دندان تیز کرده اند.

علاوه بر این مسئله بازنشستگی اکنون نقش کاتالیزور را در قبال شرایط عمومی اقتصادی و اجتماعی در این کشور بازی می کند. روشن است که خشم و اعتراض کارگران و اقشار تهیدست، که بیش از سه دهه تخریب دستاوردهای اجتماعی و وخامت روز افزون شرایط زندگی بیشترین صدمه را دیده اند، تنها به این طرح خلاصه نمی شود و متوجه شرایط عمومی کار، بیکاری و بیکاری سازی، ناامنی شغلی و مزدهای پائین نیز هست که همگی این ها در جریان رکود ناشی از بحران مالی ۲۰۰۸ بشدت وخامت گرفته است (تغییر سن بازنشستگی تا پیش از بروز رکود ناشی از بحران دو سال پیش در دستور دولت سارکوزی نبود)، و موج مبارزاتی که در سال ۲۰۰۹ برخاست نیز بر اعتراض به همین وخامت عمومی و سیاست های مابعد بحران ناظر بود.

در این راستا تغییر مقررات در بازنشستگی پیش در امد تغییرات دیگر بویژه در بیمه های اجتماعی ست که قرار است بزودی در دستور دولت قرار گیرد. به جرات می توان گفت که مبارزه اخیر با طرح بازنشستگی دولت اعتراض و مقاومت در برابر همه سیاست های اجتماعی بازار در دوران بحران را با خود حمل می کند.

این جنبش همچنین علیه دولتی ست که بدون کم و کاست به عنوان دولت صاحبان سرمایه شناخته می شود (سارکوزی رئیس جمهور ثروتمندان لقب گرفته است). دولتی که با حمایت روشن و بی رودربایستی خود از سرمایه داران - که یک رقم ان مبنی بر گشاد بازی های مالی دزدکی نسبت به متمدن ترین سرمایه دار متقلب یکی از بزرگترین افتضاحات سیاسی دوران اخیر در این کشور را ساخته است - مشخص می شود. دولتی که صندوق هایش تنها برای اردوی کار، برای بیمه های اجتماعی و تامین حداقل بازنشستگی مناسب خالی اند. مجموعه همه این هاست که میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشانی که ناامنی و بی سامانی اجتماعی بر فراز سرشان معلق است و می دانند که این تغییر بازنشستگی ترفند دیگری ست برای این که دولت و کارفرمایان بهای بحران اقتصادی و مالی را به دوش آنها بیندازند، را به خیابان می کشاند و به اعصاب بر می انگیزد.

به یک معنا این مبارزه را تا حد وسیعی مجموعه سیاست های سارکوزی و دولت او آبیاری کرده است. از این نظر محتوای سیاسی مبارزه اخیر روشن تر از هر دورانی است. ابعاد سیاسی جنبش اخیر انقدر قوی ست که بسیاری برای توصیف آن به خیزش مه شصت و هشت رجوع می کنند.

حرکت سپتامبر-اکتبر هم مانند همه حرکات سراسری و بزرگ اجتماعی به دلایل کلاسیک تری نیز یک تجربه سیاسی ست، چرا که بر این واقعیت تکیه دارد که دولت مدافع کارفرمایان ست، و راه رهایی



علیرغم فقدان اعتصابات ممتد و طولانی - بجز در معدودی از رشته ها - تعداد اعتصابیون در مبارزات امسال بیش از هر زمان دیگری در آرشو اعتصابات ثبت شد.

اعتصابات ادامه دار یا بلند مدت تاحدی در راه آهن، در باربری جاده ای، در زنجیره جمع آوری زباله در شهرهای بزرگ و باراندازی ها در ماریسی با (که با پیکت های موضعی همراه بودند) در گرفت، ولی تنها پالایشگاههای نفت وارد اعتصاب تمام عیار همراه با پیکت دانی شدند.

پالایشگاه های نفت با پیکت های اعتصاب برای قطع کامل تولید و توزیع سوخت میعادگاه طبیعی فعالین جنبش کارگری بودند که دسته دسته به این پیکت ها ملحق می شدند. این پیکت ها همچنین به پایگاههای توده ای مبدل شده بودند، چنانکه در تمام طول مدتی که اعتصاب به درازا کشید هر روزه مردمی که مستقیماً در مبارزات شرکت نداشتند برای اهدای حمایت مادی و معنوی خود در آن حاضر می شدند.

**پیکت های سیار.** گسترش و عمومیت یافتن پیکت های سیار از جمله خصوصیات برجسته جنبش اخیر است. مجامع مرکب از فعالین از رشته ها و رشته های مختلف حرفه ای، صرف نظر از این که به کدام فورماسیون اتحادیه ای تعلق دارند، در مجامع عمومی خود طرح پیکت های سیار را ریخته و به اجرا در می آوردند.

یک نوع پیکت سیار را می توان پیکت همبستگی نامید که در مراکز اعتصاب برپا می شد. به این معنا که دسته های متشکل از مجامعی که در بالا به ان اشاره شد در مراکز اعتصابی پیکت برپا می کردند و یا به پیکت های موجود می پیوستند تا به تحکیم اعتصاب یاری رسانند. نوع دیگر از پیکت سیار به شکل عملیات کوتاه مدت برای انسداد موقت برخی شریان های مهم



موجب شد این جنبش در اشکال متنوعش واحد و یگانه باقی بماند.

**تظاهرات خیابانی.** راه پیمائی های میلیونی و پی در پی خیابانی وجه مشخص این حرکت بود. به مدت دو ماه هر هفته و گاه هفته ای دو بار صد ها تظاهرات در گوشه و کنار کشور برگزار می شد. تظاهراتی که هر بار بیش از سه میلیون نفر پیر و جوان، شاغل و بازنشسته، از بخش خصوصی و عمومی، اتحادیه ای و غیر اتحادیه، اعتصابی و غیر اعتصابی در آنها بازو به بازو هم می دادند. در طول این مدت استمرار راه پیمائی های خیابانی فضای جامعه را بشدت متحول نمود و کارخانه و کارگاه، دفتر و مدرسه و ترانسپورت عمومی و قهوه خانه ها و محلات را به مراکز مباحثات اجتماعی و سیاسی مبدل کرد.

موفقیت راه پیمائی های خیابانی به این جنبش امکان گسترش داد. اما در عین حال جایگاه مرکزی تظاهرات در حرکت اعتراضی محدودیت این حرکت را نیز رقم زد.

**اعتصاب.** به مدت دو ماه تظاهرات خیابانی با حرکت اعتصابی ترکیب شد. حرکت اعتصابی مرکب بود از کم کاری و اعتصابات کوتاه مدت تا اعتصابات ادامه دار و تمام عیار. بی شک پیش از این شاهد اعتصابات طولانی و بمراتب سخت تر و فلج کننده تر در فرانسه بوده ایم (به عنوان مثال در سال ۹۵) اما نوع غالب اعتصاب در جنبش اخیر کم کاری و اعتصابات کوتاه مدت یا چرخشی بود، و اعتصابات امسال در بیشترین رشته ها از نوع فشار پائین بودند. این شکل از اعتصابات چرخشی و کم کاری مشارکت عده بیشتری از مزدبگیران را در این حرکت ممکن کرد. به این معنا فشار پائین حرکت اعتصابی دامنه انرا گسترش داد و به افشاری که تا کنون از حرکت های اعتصابی دور مانده بودند فرصت تجربه ان را داد. تا جایی که

از مبارزه با مجموعه کارفرمایان و نماینده آنها یعنی دولت می گذرد، و تعرضات سراسری این مجموعه به حقوق اجتماعی کارگران و زحمتکشانش را باید به شکل سراسری و فراصنفی پاسخ گفت؛ به این دلیل که حامل درس های گرانبهایی ست: کارگران نه از طریق صندوق های رای که هر چند سال یکبار یکی از احزاب نماینده سرمایه داران را به قدرت می رساند، بلکه با عمل خود، با ابزارهای مبارزاتی و جنبش خود می توانند بر زندگی و تصمیمات اجتماعی و سیاسی سنگینی کنند. و جنبش اقتصادی کارگران بدون فراروی از سد مبارزات پراکنده در رشته ها و واحدهای مجزا از هم، و در برابر هم، به ثمر نخواهد رسید.

## مختصات اصلی مبارزات این دوره

جنبش جاری با وجود این که کمابیش از همان دینامیسمی برخوردار است که در همه حرکات مبارزاتی بزرگ تاکنون حاکم بوده است، مختصاتی را در خود حمل می کند که به آن جنبه ای منحصر بفرد می دهد.

نکات برجسته این جنبش از فرا رشته ای و سرتاسری بودن، تا ابعاد و ریتم راه پیمائی های خیابانی و نوع اعتصابات و اختلال در بخش هایی از فعالیت اقتصادی، گسترش تنوع اشکال مبارزه و به میدان آمدن کارکنان بخش خصوصی قابل ارزیابی ست.

یکی از مهم ترین جنبه های جنبش اخیر این است که بیش از هر مبارزه بزرگ دیگری در گذشته به شکل سراسری پیش رفت. به این معنا که در بخش بزرگی از شاخه های فعالیت اقتصادی و در سراسر کشور جریان داشت. و بهمن دلیل از حمایت وسیع در میان افشاری از زحمتکشانش که مستقیماً در این جنبش شرکت نداشتند نیز برخوردار بود. همین خصلت فرا رشته ای و سراسری بود که

# سرنگون باد جمهوری اسلامی!





اقتصادی جریان می یافت. در واقع اهمیت و تاثیر پیکت اعتصابی در پالایشگاهها قرار گرفتن نقاط استراتژیک دیگر مثل فرودگاهها، شاهراه ها و پلاتفرم های لجیستیکی را هم در دستور حرکت انسدادی و پیکت های سیار گذاشت. این شکل از آکسیون معروف به عملیات "منگنه ای" یا "عملیات چریکی اجتماعی" در انتهای مبارزات دو ماهه به نوعی مبارزه روتین تبدیل شده بود.

## نکات عمده تحول در مبارزات

### این دوره

با جنبش دو ماهه بر سر طرح بازنشستگی تحولاتی در مبارزه کارگری انجام گرفته است که می توان آنها را به شرح زیر دسته بندی کرد.

### تحول در توازن مبارزاتی میان بخش های عمومی و خصوصی

یکی از مختصات جنبش اخیر حضور بسیار گسترده تر از پیش کارکنان بخش خصوصی در آن بود. از یک نظر نوعی تحول در توازن مبارزاتی میان شاغلین در بخش های خصوصی و عمومی ایجاد شده است. یک پدیده تازه و استثنائی که مرکز مهم جنبش اعتصابی و اختلال در فعالیت اقتصادی را به بخش خصوصی منتقل نمود با درگیری اعتصاب کامل و بلند مدت در همه پالایشگاههای نفتی کشور شکل گرفت. برخلاف مبارزات اعتراضی بزرگ این دو دهه اخیر، کارگران پالایشگاهها موتور حرکت اعتصابی شدند و در جای کارگران راه آهن و رانندگان اتوبوس (نیروهای پیشرو و مرکزی اعتصابات تاکنونی) قرار گرفتند.

خلاصه این که نیروهای جدید مبارزاتی در بخش خصوصی اقتصاد سر بلند می کنند در حالی که ثقل تاکنونی شاغلین در بخش عمومی در مبارزات اجتماعی اقتصادی سراسری به نسبت پیش تقلیل می یابد. خلوت کردن های سال های اخیر بخش عمومی با پیدایش چنین روندی بیگانه نیست.

یکی از قابل توجه ترین جنبه های حضور بخش خصوصی مشارکت بی سابقه کارکنان شرکتهای کوچک بود و نقش فعالین کارگری محلی در تحقق آن بسیار برجسته است. در واقع یک فعالیت

ناشنا با این پدیده نیز پیش می رفت. اما از درون این ها موج اعتصابی پرقدرتی بیرون نیامد، و اعتصاب کامل و طولانی پالایشگاهها منحصر بفرد یا آنگونه که مصطلح است "اعتصاب وکالتی" باقی ماند.

پدیده اعتصاب منحصر به فرد و متمرکز در یک رشته یا یک واحد البته تازگی ندارد و تقریباً هر جنبش اعتصابی بزرگ و سراسری با آن آمیخته بوده است. این بار به نظر می رسد که تعدد و عمومیت یافتن آکسیون های انسدادی و پیکت های سیار به منظور ایجاد ضربه مشخص اقتصادی در شاهراه ها و مقابل فرودگاه ها و انبارهای سوخت (با بعضا سمبلیک مانند اشغال دفاتر حزب دست راستی حاکم و مقر کارفرمایان)، که توسط مجامع مرکب از فعالین حرفه ها و اتحادیه های مختلف سازمان می یافتند، قرار بوده کمبود اعتصابات ادامه دار و فلج کننده در بسیاری از رشته ها را جبران کند.

بی شک تحول در شرایط کار در انتخاب این شکل از آکسیون بی تاثیر نیست، و اشکال تازه تر از بسیج و مبارزه به تغییر در سازمان کار مربوطند. جایی که نیروی کار بیش از پیش شقه شقه و ایزوله شده و مجتمع کار ناهمگون و متفرق می گردد، سازمان یابی به مراتب دشوارتر و به همان میزان پدیده اعتصاب غیر قابل دسترس تر می شود.

این شرایط موجب می شود

آگاهگرانه اتحادیه ای در بخش خصوصی پیش برده می شود که از حیث ابعاد و سازمان یافتگی تازگی دارد. بویژه فعالین محلی ثروت امر گسترش فعالیت در میان رشته ها و واحد های مختلف بخش خصوصی را با جدیت به پیش می برند و امر ایجاد ارتباط با کارکنان نامتشکل این بخش را به ثمر می رسانند. نتیجه مشخص این فعالیت در شرکت کارکنان بخش خصوصی در راه پیمائی ها در صفوف ثروت دیده می شود. به همان ترتیب صفوف سندیکای "سود" از سمپاتیزان هائی که الزاماً تحت سازماندهی سندیکائی قرار ندارند مملو شده است.

### تحول در اشکال مبارزه و پارادوکس های آن

از جنبه دیگر این زنجیره مبارزاتی در عین حال خالی از پارادوکس نیست. از یک سو جنبه های بشدت چشمگیر و قوی در عرصه تظاهرات خیابانی و بسیج توده ای و کسب وزن و اعتبار در جامعه را شاهدیم. از سوی دیگر، همانگونه که پیش از این گفته شد، اعتصابات ادامه دار و فلج کننده به جز در پالایشگاهها بطور واقعی جا نیفتادند و متحقق نشدند، در حالیکه جریان اعتصابی برقرار بود و نه تنها در رشته ها و واحدهای اقتصادی و آموزشی که به اعتصاب عادت دارند بر تنوع و تعداد اعتصاب کنندگان افزوده می شد بلکه اعتصاب در واحدهای تاکنون



فراخوان و سازماندهی مجموعه تظاهرات خیابانی سراسری و پی در پی داشتند و چنین سیاستی به جنبش جاری اجازه رشد داد. این البته جواب آنها به دولتی بود که هیچشان می گرفت و درخواست اکثریتی از آنان برای مذاکره ناشنیده می گذاشت. سازماندهی تظاهرات وسیع از سوی "انترسندیکال" در مبارزه جاری اساسا ممکن شد چون سارکوزی در را کاملا بروی هر مذاکره و توافقی حتی با سازشکارترین و راست ترین آنها هم بسته بود. "انترسندیکال" مراکز اتحادیه ای هم از طریق سازمان دادن راه پیمانی های بزرگ و در فواصل کوتاه، قدرت بسیج خودشان را به سارکوزی و دولتشان نشان داد. اما طبیعی ست که این نهاد در همین جا متوقف شود و قرار هم نبوده است که چنین نهادی رویارویی های بزرگ جنبش کارگری را سازمان دهد. فراخوان متحدانه برای اعتصابات ادامه دار از جانب این "انترسندیکال" ناموجود ماند. فقدان چنین فراخوانی البته همگرایی ابتکارات بخش هایی که وارد اعتصاب می شدند را در ادامه خود دشوار می کرد و چشم انداز یک جنبش اعتصابی عمومی تر را تیره و تار می نمود. با این حال جنبش توانست گسترش یابد و به همت توده فعالین اتحادیه ای که در قلب ماجرا بودند این چنین پر قدرت شود. مراکز اتحادیه ای با فراخوان های پی در پی به تظاهرات خیابانی راه را برای نشو و نمای این جنبش باز کردند. فعالین اتحادیه ای و کارگران آگاه با پی گیری و تلاش های مستمر جنبش را توسعه دادند. مجامع و هماهنگی های مبارزاتی که در پایه این مبارزه برای انجام عمل مستقیم بر مبنای خودپوئی و مملو از اراده و ابتکار جمعی و همبستگی می کوشیدند در میان اعتصابیون توسعه یافتند. در چنین شمائی بود که این جنبش، دستکم در زمان اعتلای خود، با جدائی پایه از مرکزیت اتحادیه ای و علیرغم وجود اختلاف میان آنان، مشخص

به شکل خلاصه در این جنبش آنچه به نحو بارزی چشمگیر بوده است از یکسو اعتصاب کارگری متمرکز در یک بخش اقتصادی همراه با اختلال مؤثر در آن بخش است که اکسیون ها و حرکت های متعدد حمایتی را حول خود سازمان میدهد (صندوق های همبستگی با اعتصاب و اکسیون های همبستگی و حمایتی از پیکت های مراکز اعتصاب) و از سوی دیگر رواج اشکال دیگری بجز اعتصاب در محل کار مانند پیکت های سیار و عملیات انسدادی زودگذر شریان های اقتصادی توسط جمع های خودپو و خود سازمانده مرکب از فعالین همه اتحادیه ها یا خارج از کادر اتحادیه ای. اما تجربیات همین جنبش اخیر نشان می دهد که مبارزات و اشکال کلاسیک در مراکز صنعتی که بر اعتصاب در محل کار بنا شده است در عرصه نبرد هنوز از مرکزیت برخوردارند. همین که از سر گیری کار در پالایشگاهها زنگ پایان این مرحله از مبارزه را به شکل عام به صدا در آورد خود شاهی بر این مدعاست. اعتصاب مرکزیت مبارزه است چون بدون آن نمی توان هیچ اکسیون دیگری را به شکل ادامه دار متحقق کرد. انتخاب شکل مبارزه سیار در خارج از محیط کار ناشی از ضعف در امکان فشار به شکل اعتصاب و انسداد از داخل نیز هست. بنابراین نتیجه ای که می شود از مبارزات ترکیبی این دوره گرفت این است که اشکال جدید اکسیون الترناتیو اشکال کلاسیک و همبستگی مبارزه کارگری یعنی اعتصاب در محل کار نیست بلکه نوعی از مبارزه است که هنگام دشواری یا عدم امکان مبارزه اعتصابی در کنار و همراه آن رشد می کند و آنچه اهمیت می یابد تناسب و هماهنگی اشکال اکسیونی تازه با شکل غالب و مرکزی اعتصاب است.

**"انترسندیکال" ۳، اتحادیه و رادیکالیسم**  
مراکز اتحادیه ای نقش اصلی را در

که به جای اعتصاب شکل های متنوعی از اکسیون به میدان بیایند (و جالب این جاست که چنین اکسیون هایی که ابتدا و بویژه توسط جناح های رادیکال تر پیش برده می شد امروز به شکل وسیعی در میان خود سازمان های سندیکائی هم رواج می یابد).

این شکل از مبارزه که به منظور اکسیون در خارج از محل کار انجام می گیرد از نقطه نظر برخی شاخص ها حرکتی پیشروست، به این معنا هم از جهت سازمان دهی و تشکل که از پائین و به ابتکار مستقیم فعالین و در مجامع عمومی انجام می گیرد، و هم از نظر فراصنفی بودن، از آن جا که عناصر آن به واحدهای و حرفه های مختلف تعلق دارند مانند همین مجامعی که در بالا مورد اشاره قرار گرفته اند، حرکت رو به جلوئی را نمایندگی می کند. اما بر مبنای شاخص های دیگری ناروشن و سنوال برانگیز باقی می ماند. یکی از این جهت که در نتیجه مند بودن حرکات برق آسای پارتیزانی در جهت اختلال در کارکرد روزمره اقتصادی (هدفی که برای این اکسیون ها تعریف شده است) جای تردید بسیار وجود دارد. و دیگر این که با این خطر نیز روبروست که خروج فعالین کارگری از محیط کار جهت انجام اکسیون، و انتقال عمل مؤثر از داخل به خارج از واحد کار، فعالین میلیتانت را از مجموعه دیگر کارکنان دور کرده و شکاف میان آنها را تقویت نماید.

در چنین شرایطی ست که یافتن شکل مناسب مبارزه جمعی دیگری غیر از اعتصاب به نحوی که به ظرایف مبارزه کارگری به نحو احسن پاسخ گوید معضل مهمی پیش روی فعالین کارگری محلی ست. به عبارت دیگر چالش تازه در شرایط اوج گیری مبارزه برای جنبش کارگری بر در هم تنیدگی عوامل مختلف و متضاد، و پارادوکس های اشکال مختلف مبارزاتی و اکسیونی استوار است.



**زننده باد انقلاب کارگری!**

رویارویی با کارفرمایان و دولت انجامیده است. و بی شک این ها دیگر نقش خود را ایجاد ساختاری که وسیع ترین اعتراض نسبت به قدرت اقتصادی و سیاسی حاکم را ممکن کند نمی بینند.

در مجموعه اتحادیه ای فرانسه بخش بزرگی از اتحادیه گرایان امروز از این اصل حرکت می کنند که عمومیت دادن به جنبشی که برای بزانو درآوردن دولت و کارفرمایان به ایجاد اختلال موثر در اقتصاد و ممانعت از تولید و توزیع متوسل شود یا ممکن نیست یا اساسا مطلوبیتی ندارد.

مرکزیت سندیکاها بسیج نیرو های خود را حداکثر با سازماندهی "روزهای عمل" (تظاهرات، اعتصاب یک روزه یا کم کاری) سازمان می دهند و همراهی می کنند و این انتهای قدرت نمائی آنهاست. در نتیجه انتظار سازماندهی رویارویی اجتماعی عظیم با دولت و کارفرمایان و عمومیت دادن به چنین جنبشی از آنان انتظاری ناموجه و بدور از واقع بینی ست.

به شکل خلاصه در چنین منطقی از کنسرواتیسم اتحادیه ای نمی توان نهادی چون "انترسندیکال" را ظرف مناسبی برای پیش برد مبارزه ای که به نیازهای جنبش کارگری و منویات رادیکال بخش بزرگی از فعالین آن پاسخ گوید، دانست و از آن انتظار داشت که در سطح رادیکالیسم موجود در جنبش کارگری فرانسه حرکت کند و در حرکت مبارزاتی علیه طرح بازنشستگی دولت بیش از آنچه که انجام داد به میدان آورد.

اما همین "انترسندیکال" و اکثر مراکز اتحادیه ای تشکیل دهنده آن زیر فشار رادیکالیسم جنبش ناچار شدند که استقلال نسبی و تلویحی انرا بپذیرد و تا حدی نیز باریتم ان کنار آیند.

در بسیاری از مناطق این گروه های مبارز متشکل از فعالین

سندیکائی واگذار شده بود. به شکل ویژه مسئولین ث ژ ت از طریق جلسات پی در پی و در فدراسیون ها و در یونیون های محلی توافقات مشترک را توضیح می دادند و به نظرات فعالین گوش فرامی دادند.

این واقعیت هم که انترسندیکال از اعتصاب حمایت نکرد، حتی زمان که فعالین اعتصابی مورد حمله قرار گرفتند و با توسل دولت به یک قانون اضطراری به گروگان گرفته شدند (بیانیه کذائی انترسندیکال مبنی بر درخواست رعایت امنیت "اشخاص و اموال" از فعالین، در تاریخ این حرکت ثبت شده است) مانع از این نشد که "انترسندیکال" به شکل چارچوب منعطفی ظاهر شود که اشکال دیگر از عمل رادیکال تر را که در محل انتخاب شده اند مانع نمی گردد.

پیداست که کسی نیز نمی توانست انتظار این را داشته باشد که این "انترسندیکال" سخن گوی شیوه های عمل مبتنی بر رویارویی مستقیم با دولت و کارفرمایان گردد.

پایه اصلی در برپائی این کادر وحدت "انترسندیکال" مرکزیت کنفدرال ث ژ ت بود که این امر را در یک چشم انداز استراتژیک که آنرا "سندیکالیسم مجتمع" نامیده است (یعنی جبهه واحدی از مراکز بزرگ اتحادیه ای از بالا که از پایان سال های نود سیاست ان را تشکیل میدهد) قرار داد. مرکزیت ث ژ ت در این ماجرا از یک طرف در همراهی با متحدینش در انترسندیکال با ژست مطالبه مذاکره از دولت پیش می رفت و از سوی دیگر دست فعالین خود را باز می گذاشت تا به سبک و سیاق خود کار کنند و شکل اکیون شان را تعیین کنند.

این روشن است که نوب شدن ساختار سندیکائی میلیتانت فرانسه (مانند ث ژ ت) در ارکان نهادهای رسمی، و جهت گیری آن در راستای آنچه که "سیاست مبتنی بر گفتگو" می نامندش به احتراز از

نشده در صورتی که چنین انشقاقی در مبارزات سال پیش اتفاق افتاد، زمانی که "انترسندیکال" وقت به این متهم شد که سر جنبش را با روزهای اکیون بی خاصیت و نمایشی گرم می کند.

در جنبش اخیر شرایطی نظیر مبارزات سال ۸۶ که نهادهای توده ای کارگری موسوم به "هماهنگی ها" به عنوان آلترناتیو اتحادیه ها - و به عنوان ابزار اجتناب ناپذیر فعالین کارگری برای حاکمیت بر مبارزه شان - گسترش می یافتند، ایجاد نشد. چون در این حرکت دینامیسم مبارزاتی و اعتبار و وزن اجتماعی که مرتبا بر ان افزوده می شد فعالین پایه و میلیتانت را در موقعیت رویارویی با مرکزیت سازمان های اتحادیه ای خود قرار نداد.

بی تردید عدم بروز شکاف میان فعالین کارگری و "انترسندیکال" به معنای فقدان تنش در میان آنان نبود. فعالین رادیکال جنبش "انترسندیکال" را به دلایل مختلف مورد مواخذه قرار می دادند، به این دلیل که فراخوان به اعتصابات ادامه دار در بخش های مختلف را فرموله نکرد، و نیز به این خاطر که بخشی از این نهاد که خواستار گشایش مذاکرات بود مانع توافق بر سر طرح خواست باز پس گیری پروژه قانون به عنوان مطالبه اصلی جنبش گردید. اما راهی که "انترسندیکال" باز کرده بود و این واقعیت که آلترناتیو دیگری جای ان را نگرفت مانع از کم رنگ شدن نقش آن شد.

این مسئله نیز هیچگاه طرح نشد که رهبری اتحادیه ای با حذف معترضین درونی اش پیش می رود. و این مرکزیت بیشتر در قالبی که با تعارضات داخلی ناهمخوانی ندارد ظاهر شد. و جز این هم نمی توانست باشد: اراده و رادیکالیسم فعالین پایه اتحادیه ای و کارگری انقدر بالا بود که مخالفت با عملکرد آنان برای مرکزیت سندیکا ها ممکن نبود. نظارت بر پیشبرد جهت گیری های سراسری به مکانیسم های داخلی در هر سازمان



**زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**

# Be Pish!

NO : 59

WEEKLY PAPER OF WORKERS SOCIALIST  
UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG  
BEPISH@HOTMAIL.FR

News - Political

Nov. 2010

را پذیرفت و به اتحادیه گوش به فرمان اشتها یافت اما سی هزار عضو و یک بخش بزرگ از فدراسیون ترانسپورت خود را که به تازمه ملحق شد از دست داد. پس از این تجربه تازمه در برابر مبارزات بزرگ بسیار دست به عصا راه می رود و سیاست رویارویی با رادیکالیسم مبارزاتی را فرو گذاشته است.

۴ - گروههای مرکب از فعالین رزمنده اتحادیه ای از نخله های مختلف را دو فراخوان برای اعتصاب عمومی بهم نزدیک کرد. سرسختی دولت مرکزیت تازمه را ناچار به همراهی با فعالین رزمنده اش کرد و باعث شد که فراخوان به اعتصاب ادامه دار در بخش های ترانسپورت، شیمی (که پالایشگاهها در آن قرار دارند)، دارائی و ادارات عمومی متحقق شود. روزهای پیش از آن تنها سندیکای "سود" و برخی فدراسیونهای تازمه فراخوان می دادند. و بعد هم دانش آموزان دبیرستان ودانشجویان وارد معرکه شدند. بعد از آن اوضاع به سوی قطبی شدن و سخت شدن شرایط رفت. این شرایط باعث تعدد اکسیون ها شد که عبارت بودند از راه پیمائی ها، گردهمائی در مقابل مراکز دولتی و اتحادیه کارفرمایان. انسداد شاهراه ها و فرودگاهها. حمایت از اعتصاب نفت کاران و ممانعت از تولید و توزیع و انسداد انبارهای ذخیره سوخت جایگاه ویژه ای در این حرکت اکسیونی داشت. جواب دولت پافشاری بر سیاست سرکوب بود. حق اعتصاب مستقیماً در پالایشگاهها و مراکز انهدام زباله زیر پا گذاشته شد و دولت با استفاده از یک قانون اضطراری اعتصابیون را بکار فراخواند و "انترسندیکال" هم هیچ گونه حمایتی از اعتصاب در جریان نکرد.\*

مبارزات بعدی به چه شکل پیش خواهند رفت و تا چه اندازه با مبارزه جاری و مبارزات پیشین تفاوت خواهند داشت. اما آنچه روشن است این است که سپتامبر- اکتبر ۲۰۱۰ با همه تجربیات و دستاوردهای مبارزاتیش در تاریخ جنبش کارگری فرانسه جایگاه ویژه ای را پر خواهد کرد.

۱- در سال ۱۹۹۵ مبارزه با طرح قانونی ازدیاد سنوات کار در خدمات عمومی رژیم های ویژه بازنشستگی (این تغییر دو سال پیش از آن در بخش خصوصی و رژیم عمومی انجام گرفته بود) به موفقیت رسید و طرح مزبور پس گرفته شد. در سال ۲۰۰۳ همان طرح افزایش سنوات در خدمات عمومی و تغییراتی در رژیم عمومی بازنشستگی که اولین مرحله برای ایجاد بازنشستگی خصوصی را عملی میکرد علیرغم مبارزه عمومی بزرگی که در گرفت به تصویب رسید. .

۲ - نقش مهم پالایشگاهها در جنبش اخیر را باید در موقعیت ویژه ای که این بخش در آن قرار گرفته است دید. یعنی در خطر مرحله دیگری از "صنعت زدائی" و انتقال پالایش به مراکز استخراج نفت. در نیمه اول سال جاری مبارزه برای نگاهداری پالایشگاه توتال در بندر دانکرک در گرفت که کارگران را به تجربه کاربرد انواع اکسیون مجهز کرد.

۳- "انترسندیکال": مرکب از شش کنفدراسیون اتحادیه ای و دو سازمان اتحادیه ای است که یکی از آنها (سود یا سولیدر) در چند رشته مانند پست و راه آهن و دیگری (اس اف یو) در آموزش و پرورش فعالیت دارد. این دو در انتها الیه چپ این نهاد قرار دارند. شش تازمه دیگر از تاندانسان های راست تا مرکز را تشکیل می دهند. تازمه نقش ویژه ای دارد از این نظر که پر قدرت ترین آنهاست و اکنون سالهاست که برای ایجاد جبهه اتحادیه ای بویژه با رقیب قدرتمند خود تازمه تلاش می کند. و در این راستا از جایگاه چپ خود در گذشته فاصله گرفته است. .

تازمه در سال ۲۰۰۳ تغییر های بازنشستگی

برخی اتحادیه های موجود بودند که اکسیون ها را سازمان دادند (بجز تظاهرات و راه پیمائی های سراسری که به فراخوان "انترسندیکال" انجام می گرفت) و مراکز محلی اتحادیه های خود را ملزم به درگیر شدن در اکسیون ها می کردند.

در بعضی مناطق مانند شمال غرب مجامع عمومی "میان حرفه ای" مرکب از فعالین پایه اتحادیه های مختلف که مستقیماً در ارتباط با توده مزد بگیران بودند و بولتن های خبری و تبلیغی خود را در میان آنان توزیع می کردند برای هدایت مبارزات تلاش می کردند. برای هماهنگی گروههای "میان سندیکائی" در سطح منطقه ای و سراسری تلاش هائی صورت گرفت و در دو منطقه فراخوان مجمع عمومی "میان حرفه ای" برای سازماندهی اعتصاب عمومی پخش شد. اما این مجامع عمومی در سطح مناطق خودشان هم به مرکز طرح وسیع اعتصاب مبدل نشدند. بی شک رادیکالیسم موجود گسست از بوروکراسی اتحادیه ای را به وجود آورده بود و اما به این موفق نشد که مجامع عمومی را به الترناتیو معتبری برای بسیج عمومی توده ای کارگران و زحمتکشان مبدل سازد.\*

قدر مسلم تحولی در جنبش کارگری فرانسه در حال انجام گرفتن است بدون این که روشن باشد که این تحول در امر ایجاد پایه های جدید برای تشکل کارگری تاثیر پایداری داشته باشد یا نه.

در شرایطی که گفته شد مبارزه کارگری در فرانسه با چالش های عملی واقعی به ویژه در عرصه اشکال عمل و اعتصاب روبروست. هیچکس نمی تواند بگوید

تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی  
کارگری

wsu@home.se

تلفن:

0046-739-397-143